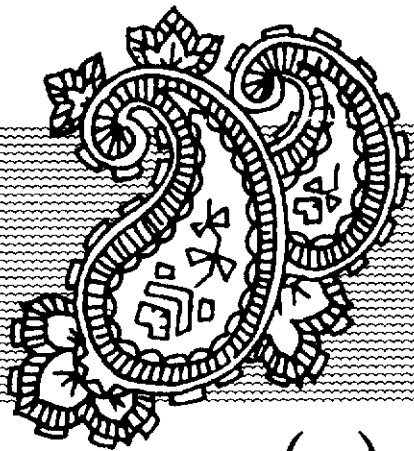


تأویل



از دیدگاه علامه طباطبائی (ره)

قسمت دوم

آیت الله محمد هادی معرفت

است. مرحوم علامه، برای قرآن، وجودی دیگر، جز وجود لفظی و کتبی قائل هستند که حقیقت واقعی قرآن همانند روح در کالبد به آن وابسته است و هم اوست که در شب قدر یکجا بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شده است. از این رو در ذیل آیه (۲: ۱۸۵): «شهر رمضان الَّذی أنزل فيه القرآن...» می فرماید:

قرآن، دارای حقیقتی دیگر است؛ جز آنچه ما درک می کنیم؛ حقیقتی که عاری از تجزیه و تفصیل است. «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» (هود ۱: ۲) «احکام» در اینجا مقابل تفصیل است. قرآن در اصل، دارای وحدتی کامل بوده و تفصیلی که در آن مشاهده می شود بعداً عارض آن شده است.

ایشان در سوره اعراف (۷: ۵۲) و سوره یونس (۱۰: ۳۹) نیز اشاره کرده اند که سوره سوره و آیه آیه شدن قرآن و نزول تدریجی آن به صورت کنونی، امری است عارضی و قرآن دارای حقیقتی است جدا از این تفصیل و اجزا، و آن حقیقت بلند پایه، در جایگاهی بس محفوظ و به دور از دسترس ناپاکان است:

«بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (بروج ۲۲: ۸۵) «فی کتاب مکتون لا یمسه الا المطهرون» (واقعه ۵۶: ۸۰)

و این، همان «کتاب مبین» است که لباس «عریّت» بر آن پوشانده شده:

«حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمَبِينِ. اَنَا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ. و

همان گونه که در شماره قبل گفتیم مرحوم علامه طباطبائی تأویل را واقعیتی عینی می داند و بر خلاف نظر دیگران که آن را امری ذهنی و از قبیل معانی و مفاهیم شمرده اند معتقدند که تأویل دارای حقیقتی عینی است؛ واقعیتی که تمامی احکام و تکالیف و تعالیم قرآن از آن نشأت گرفته است. علامه بزرگوار این مطلب را با سه عبارت توضیح داده اند:

۱- تأویل القرآن، هو المأخوذ الذي يأخذ منه معارفه^(۱).

تأویل قرآن، حقیقتی است که سر منشأ معارف قرآن است.

۲- نسبة إلى الكلام، نسبة الممثل إلى الممثل...^(۲).

رابطه تأویل با کلام، رابطه مورد مثال، با مثالی است که آورده شده.

۳- ... والباطن إلى الظاهر...^(۳).

همان رابطه ای که میان باطن - حقیقت شیء - و ظاهر - نقش و کالبد - وجود دارد.

اینک شرح این سه جمله، با رعایت عکس ترتیب:

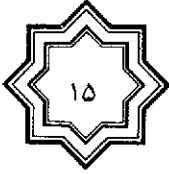
۱- نسبة الباطن إلى الظاهر.

تأویل قرآن، حقیقتی است نهفته در پس پرده الفاظ و معانی، وجود باطنی، در مقابل وجود ظاهری، اصطلاحی است که نمودار وجود حقیقی و ثابت شیء در مقابل وجود ظاهری و زائل آن

۱- میزان، ج ۲، ص ۲۱.

۲- همان، ص ۴۶.

۳- همان



خلاصه سخن علامه طباطبائی (ره) این است که تاویل هر آیه، حقیقتی خارجی است که مدلول آن به شمار نمی رود؛ گرچه به گونه ای از آن حکایت دارد. همان گونه که یک مثال بر مورد مثال دلالت مطابقی ندارد، ولی حال و وضع آن را آشکار می سازد.

التهاب و تشنگی باقی می ماند؛ زیرا راه را به گمراهی پیموده است.^۴

مثالهای قرآن کریم که در اثبات مطالب و تنبیه اذهان، نقشی فراتر از برهان را ایفا می کنند فراوان اند^(۶)، مثال بهترین شیوهٔ خطابی کلام است که در قرآن نیز به کار رفته است.

در کلام عرب نیز مثال فراوان است، و نقش مهمی را در بیان مقصود و روشن شدن ابعاد مسأله بر عهده دارد. مثلاً «فی الصیف ضیعت اللبَن» در اصل، سخن پیرمرد ثروتمندی بوده است که زنش از او طلاق گرفته و به جوان فقیری شوهر کرده است. در زمستان سردی، این زوج جوان به مقداری شیر نیازمند می شوند، شوهر به زن می گوید: ممکن است نزد شوهر سابق بروی و قدری شیر از او تقاضا کنی؟ زن، نزد شوهر سابق می رود و درخواست شیر می کند. در اینجا چون طلاق وی در فصل تابستان همان سال واقع شده بود، پیرمرد به او می گوید: «فی الصیف ضیعت اللبَن» در تابستان، شیر مورد درخواست را از دست دادی!

این مثل در مورد کسی به کار می رود که فرصت مناسب را از دست داده، در غیر موقع چاره اندیشی کند.

مرحوم علامه در این باره می نویسند: آنچه لفظ این مثل بالمطابقه بر آن دلالت دارد، گرچه منطبق بر مورد نیست، در عین حال، حکایت از آن دارد؛ زیرا حال و وضع مورد مثال را روشن می کند و حالت ناکامی و افسردگی طرف را مجسم می نماید... همچنین است امر تأویل، در تمامی آیات قرآن. امر و نهی و بیانات قرآنی هیچ یک بیانگر کامل آن حقیقت نیستند؛ گرچه آن حقیقت از زوایای این بیانات جلوه گر است و خود نمایی می کند^(۷). «فنبسه التأویل الی ذی التأویل، نسبة المعنی الی صورته الی یظهر بها، و الحقیقة المتمثلة الی مثالها الذی تمثل به...»^(۸).

۳- هو المأخذ الذی یأخذ منه معارفه.

تأویل، همان حقیقتی است که تمامی معارف قرآن، از آن سرچشمه گرفته است. علامه طباطبائی می فرماید:

هر کس در آیات قرآن تدبیر کند، به ناچار در می یابد که این قرآن نازل شدهٔ تدریجی بر پیغمبر اکرم (ص) بر آن حقیقت تکیه دارد؛ حقیقتی که فراتر از آن است که اذهان عامیانه آن را درک کند، یا دستهای آلوده - به خواسته های نفسانی و چرکین - آن را لمس نماید؛ چه «لا یمسه الا المظهورون». «و ان تلك الحقیقة انزلت علی النبی (ص) انزالاً، فعلمه الله بذلك حقیقة ما عناه بکتابه»^(۹) آن حقیقت، یکجا بر پیغمبر فرود آمد، و آنچه را مقصود غائی و مطلب نهائی قرآن بود، همه را جملگی در آن شب - لیلۃ القدر - به او آموخت. این حقیقت همان روح شریعت و جان کلام بود، که یکجا بر پیامبر (ص) آشکار شد.

انه فی ام الكتاب لیدنا لعلی حکیم» (زخرف ۴:۴۳).

پس آراسته شدن قرآن به لباس عربیت و تجزیه و تفصیل در اندام آن، چیزی است جدا از حقیقت و اصل قرآن، که در جایگاه بلند خود، همچنان استقرار دارد.

علامه طباطبائی در این زمینه می فرماید:

«ان هناك کتاباً مبیناً، عرض علیه جعله مقرأ عربياً. و انما ألبس لباس القراءة و العربیة، ليعقله الناس. و الآ فاته - و هو فی ام الكتاب - عند الله، علی؛ لا یصعد الیه العقول؛ حکیم؛ لا یوجد فیہ فصلٌ و فصلٌ... فالکتاب المبین - فی الآیه - هو اصل القرآن العربی المبین... و للقرآن موقع هو فی الكتاب المکنون... و ان التزیل حصل بعده... و هو الذی عبر عنه بام الكتاب و بالتلویح المحفوظ... فالکتاب المبین الذی اصل القرآن، و حکمه الخالی من التفصیل، امرٌ وراء هذا المُنزَل. و انما هذا بمنزلة اللباس لذلك...»^(۴)

۲- نسبة الممثل الی المکل.

برای روشن شدن تفاوت میان آن حقیقت بلند پایه، و این ظاهر آراسته، کافی است تفاوتی را که میان مثل آورده شده در کلام، و هدف بلندی که مقصود اصلی کلام است ملاحظه کنید. علامه طباطبائی در این زمینه فرموده اند:

«القرآن، فی مرتبة التزیل، بالنسبة الی الكتاب المبین - الذی هو حقیقة الكتاب - بمنزلة اللباس من المتلبس، و بمنزلة المثال من الحقیقة، و بمنزلة المکل من الغرض المقصود بالکلام...»^(۵)

مثل، که در کلام آورده می شود، برای روشن شدن مقصود است؛ زیرا «المثال یوضح المثال» مثال آوردن، مطلب را بهتر آشکار می سازد. مثال برای تقریب به اذهان است، هرچه مثال دقیق تر باشد، مطلب بهتر روشن می شود؛ زیرا شنونده با تصویری که از مثال، در ذهن خود می آورد و مقایسه ای که میان آن و مطلب متکلم انجام می دهد زودتر به مقصود وی پی می برد، و همین جهت است که قرآن کریم، از این شیوه به خوبی استفاده کرده، برای تقریب مطالب، از آوردن مثال - کوچک یا بزرگ - دریغ نورزیده است: «ان الله لا یستحی ان یضرب مثلاً ما، بعوضه فما یفکرون» (حشر ۲۱:۵۹) «و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون» (ابراهیم ۱۴:۲۵)

مثلاً، در سوره عنکبوت (۲۹:۴۱) آمده است:

«مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً. و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون» این آیه شریفه وضع و حال کسانی را که خود را وابسته دیگران قرار داده و خدا را از یاد برده اند، به حالت عنکبوت تشبیه نموده است که به خانه و آشیانه ای پناه می برد که در مقابل تندبادهای و گزند حوادث هیچ مقاومتی ندارد. همین گونه است موقعیت پناه بردگان به غیر خدا، که سست ترین جایگاهها را برگزیده اند. این مثال، به خوبی واهی بودن جایگاه چنین افرادی را روشن می سازد.

یا در سوره رعد (۱۳:۱۴) می خوانیم:

«له دعوة الحق. و الذین یدعون من دونه لا یتجیبون لهم بشیء. الا لیبسط کفیه الی الماء لیبیغ فاه، و ما هو ببالغنه. و ما دعاء الکفارین الا فی ضلال.»

«کسانی که روی به سوی غیر خدا آورده و به گمان خود پی جوی حقیقت اند، به خواسته خود دست نمی یابند؛ زیرا مانند کسی هستند که هر دو دست خود (هر آنچه در توان دارد) را دراز کرده تا از آب حقیقت جرعه ای به دهان خویش برساند؛ ولی هرگز دستان او به آب نمی رسد... و همچنان در حسرت و اندوه و در

۴- المیزان، ج ۲، ص ۱۴-۱۶.

۵- همان، ص ۱۶.

۶- رجوع شده به آیه ای از قبیل «کالی

نقش غزلها من بعد قوة انکنا»

(نحل ۱۶:۹۲) و «کمثل الکلب ان

تحمل علیه یلهت از تترکه یلهت.

ذلک مثل القوم الذین کذبوا باياتنا»

(اعراف ۷:۱۷۶) و «و مثل الذین

کنفروا کمثل الذی یقع بما لا یسمع

الا دعاء و نداء» (بقره ۱۷۱:۲)

۷- المیزان، ج ۳، ص ۵۲-۵۳.

۸- همان، ص ۲۵.

۹- المیزان، ج ۲، ص ۱۶.

خلاصه سخن علامه طباطبائی (ره)

تأویل هر آیه، حقیقت خارجیّه ای است که مدلول آن به شمار نمی رود؛ گرچه به گونه ای از آن حکایت دارد. همان گونه که يك مثال بر مورد مثال دلالت مطابقی ندارد؛ ولی حال و وضع آن را آشکار می سازد.

«كذلك امر التأویل. فالحقیقة الخارجیة التي توجب تشريع حکم من الاحكام او بیان معرفة من المعارف الالهیة او وقوع حادثة هی مضمون قصة من الفصص القرآنیة، و ان لم تكن امرأ یدلّ علیه بالمطابقة نفس الامر و النّهی او البیان او الواقعة الكذائیة، إلاّ ان الحكم او البیان او الحادثة، لَمَّا كان كل منها ینتشیء منها و ینظر منها، فهو أثرها الحاکمی لها ینحی من الحکایة و الاشارة...»^(۱۰)

تأویل، آن حقیقت خارجی است که موجب گردیده تا حکمی تشریع شود یا معرفتی بیان شود یا حادثه ای بازگو گردد. آن حقیقت چیزی نیست که بیانات قرآن، صریحاً بر آن دلالت کند، جز آنکه هر يك از بیانات قرآن از آن نشأت گرفته و ظهور یافته، و نیز اثری از آن است که به گونه ای از آن حکایت دارد، و بدان اشارت می نماید.

آن گاه در توضیح این مطلب می فرمایند:

کسی که دستور «اسقنی» می دهد، این فرمان از نهاد طبیعت او برخواسته است که طالب کمال است، و این حقیقت خارجی (طبیعت طالب کمال) همان است که ایجاب می کند تا انسان بر حفظ وجود و بقای خویش بکوشد و ایجاب می کند تا آنچه را از بدن تحلیل رفته تدارک نماید و غذای مناسب تقاضا کند؛ سیراب شدن را درخواست کند و در نتیجه دستور فراهم نمودن آشامیدنی را صادر نماید. «فتأویل قوله: «اسقنی» هو ما علیه الطبیعة الخارجیة الإنسانیة، من اقتضاء الكمال فی وجوده و بقاءه»^(۱۱). پس تأویل و بازگشت دستور فراهم نمودن آب، به طبیعت طالب کمال انسانی است و این دستور، از آن حقیقت حکایت دارد و بدان واقعیت اشارت می نماید...

آیاتی که لفظ تأویل در آنها به کار رفته است

علامه طباطبائی درباره موارد استعمال لفظ تأویل در قرآن، که ۱۷ بار (در ۱۶ آیه و ۷ سوره) آمده می گوید: «و لم یستعمل القرآن لفظ التأویل فی الموارد التي استعملها، الا فی هذا المعنی»^(۱۲) ایشان معتقدند که همه این موارد در معنی یاد شده استعمال شده اند. آن گاه به شرح این آیات می پردازند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- در سوره اعراف (۷: ۳۵):

«و لقد جننا هم بکتاب فضلناه علی علم، هدی و رحمة لقوم یؤمنون. هل ینظرون الا تأویله، یوم یأتی تأویله. یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق». گوید: ضمیر در «یوم یأتی تأویله» به تمامی کتاب بر می گردد؛ زیرا «تأویل» در اصطلاح قرآن، همان حقیقتی است که بر آن تکیه کرده؛ خواه حکم یا خبر یا هر چیز دیگری باشد؛ همان گونه که ظاهر بر باطن، و مثال بر مُمثّل تکیه دارد. و معنی «هل ینظرون الا تأویله» آن است که: انتظار چه می کشند، جز حقیقتی را که مایه و انگیزه قرآن قرار گرفته بوده، و اکنون با چشم خود بالعیان آن را می بینند...^(۱۳)

۲- در سوره یونس (۱۰: ۳۹):

«بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لمّا یأتهم تأویله». آنان تکذیب نمودند چیزی را که نتوانسته بودند فرا گیرند. پس نادانی آنان انگیزه تکذیبشان گردید؛ زیرا پیش از آن بود که تأویل آن را

در یابند، و حقیقت آشکار آن را در روز قیامت، به ناچار خواهند دید؛ روزی که پرده ها کنار می رود و سراسر حقایق برملا خواهد گردید.

فرماید: «فحملهم الجهل علی التکذیب بها، و لمّا یأتهم الیوم الذی ینظر لهم فیهِ تأویلها و حقیقة امرها، ظهوراً یضطرّ هم علی الایقان و التصدیق بها. و هو یوم القیامة الذی یکشف لهم فیهِ الغطاء عن وجه الحقایق بواقعیتها»^(۱۴). «لقد كنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید» (ق: ۵۰: ۲۲)

البته مقصود از مشاهده، در این دو آیه (اعراف ۳۵ و یونس ۳۹): لمس حقیقتی است که قبلاً انکار کرده بودند، گوید: «وبالجملة، کل ما ینظر حقیقته یوم القیامة من انباء النبوة و اخبارها»^(۱۵). (هر آنچه در دعوت انبیا یادآوری شده بود، در آن روز به حقیقت آن پی می برند). و این دریافتهای حقایق در آن روز، با دریافتهای این جهان تفاوت دارد. لذا می نویسند: «فانّ امثال قوله تعالی: «لقد كنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید» تدلّ علی ان مشاهده وقوع ما اخبر به الکتاب و انباءه بالانبیاء، یوم القیامة، من غیر سنخ المشاهدة الحسیة التي نعهدها فی الدنیا؛ کما ان نفس وقوعها و النظام المحاکم فیها غیر ما نألفه فی نشأتنا هذه»^(۱۶).

برده برگرفتن از چشمها در آن روز، و تیزبین شدن در آن هنگام نشان می دهد که دیدن اموری که شرایع الهی و پیامبران از آن خبر داده اند، به گونه دیگر، غیر از مشاهده حسی است که با آن خو گرفته ایم؛ همچنان که تحقق خبرها و نظام حاکم در آن روز، جز آن چیزی است که در این نشئه با آن آشنا هستیم. خلاصه اینکه دریافت حقایق، در آن روز به گونه دیگری است و از سنخ دریافتهای این نشئه نیست.

۳- سوره اسراء (۱۷: ۳۵):

«و اوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالتسطاس المستقیم، ذلک خیر و احسن تأویلاً» گوید: ظاهر آیه آن است که تأویل يك امر خارجی و اثر عینی است که بر فعل خارجی آنان مترتب می گردد؛ زیرا تأویل امری خارجی است که مآل و مرجع يك امر خارجی دیگر قرار می گیرد.

علامه طباطبائی نمی پذیرند گفته کسی را که در تفسیر آیه گوید:

تأویل ایفاء کیل و اقامة وزن، همانا مصلحتی است که بر این دو مترتب می شود که همان قوام امر جامعه است؛ زیرا ترتب مصالح واقعیه مترتب بر احکام تکلیفیّه، از امور عینی نیستند^(۱۷) ولی در ذیل آیه - در جای خود - آن را پذیرفته اند^(۱۸).

۴- سوره کهف (۱۸: ۷۸):

«سأنبؤک بتأویل ما لم تستطع علیه صبراً». فرماید: مقصود از تأویل در این آیه صورت دیگری است غیر از آن صورت که موسی، از کارهای انجام شده دریافت کرده بود. موسی، از «خرق سفینه»، چنین دریافته بود که: «لتغرق اهلها، لقد جثت شیئاً إمرأ ۷۱» (آیا)، در کشتی رخنه ایجاد کردی تا سرنشینان آن را غرق سازی؟ کاری بس نکوهیده انجام داده ای!).

ولی خضر، صورت دیگر آن را نشان داد: «أما السفینه فکانت لمساکین یعملون فی البخر فأرذت أنّ أعیبه، و کان من وزائهم ملک یأخذ کل سفینه غضباً» (کشتی از بینوایانی بود که دریا مشغول کار بودند، خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ستمکاری

۱۰-المیزان، ج ۴، ص ۵۳.

۱۱- همان

۱۲- همان، ص ۴۹.

۱۳-المیزان، ج ۸، ص ۱۳۷.

۱۴-المیزان، ج ۱۰، ص ۶۷. چاپ اسلابه

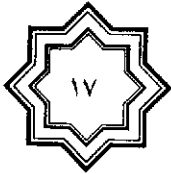
۱۵-المیزان، ج ۳، ص ۲۳-۲۴.

چاپ جامعه مدرسین

۱۶- همان ص ۲۶-۲۷.

۱۷- همان ص ۲۳.

۱۸-المیزان، ج ۱۳، ص ۹۶.



آن انتزاع شده است و همچنین تأویل درباره خواب عزیز، و نیز دو زندانی همراه یوسف و دیگر آیات این سوره.

تأویل در تمامی این موارد، آن است که در خواب صورتی از واقعیت به او ارائه می شود که حکم مثال را دارد و از حقیقتی پنهان در زیر این صورت حکایت دارد.^(۲۱)

مرحوم علامه در پایان نتیجه گیری می کند و می فرماید:
اولاً: تأویل، به این معنی، مخصوص آیات متشابهه نیست و تمامی قرآن را شامل است.

ثانیاً: تأویل، از قبیل مفاهیم (معانی ذهنیه) نیست تا مدلول الفاظ و عبارات بوده باشد؛ بلکه از قبیل امور خارجی است که عینیت دارد،^(۲۲) البته مقصود از عینیت، مصداق خارجی نیست؛ بلکه واقعیتی است که هدف و غرض از کلام را تشکیل می دهد، که تحقق عینی دارد و اعتبار محض یا صرف وهم نیست.

نظر مفسران دیگر

تأویل، از دیدگاه سایر مفسران، نسبت به تشابهات به همان معنای توجیه است؛ یعنی گرداندن کلام یا عمل متشابه به آن سوی دیگر که وجه حقیقی و اصل قرار دارد تا رفع شبهه شود. تأویل به این معنی در مقابل تفسیر به کار رود، زیرا تفسیر صرفاً برداشتن پرده ابهام از چهره کلام است تا وجه (صورت) پوشیده معنی هویدا گردد و ظهور یابد.

دومین معنی تأویل، در مقابل تنزیل قرار دارد و اصطلاحاً به آن «بطن» در مقابل «ظهر» گفته می شود. تأویل به این معنی، برای تمامی آیات قرآن وجود دارد، و همان برداشتهای کلی و همه جانبه ای است که از موارد خاص استفاده می شود، و همین برداشتهای کلی است که قرآن را برای همیشه زنده و جاوید نگاه می دارد.

سومین معنی تأویل، تعبیر رؤیاست، که در سوره یوسف مکتراً به کار رفته است.

به نظر مرحوم علامه طباطبائی معانی سه گانه یاد شده به طور کلی در معنی مورد نظر ایشان مندرج هستند.

اکنون به این نکته پردازیم که چرا نظریه علامه طباطبائی مورد قبول دیگران (مشهور) نیست؟ آنها می گویند: تأویل - آن گونه که علامه تفسیر نموده است - تأویلی در مصطلح اهل تفسیر است؛ زیرا تأویل تشابهات - اصطلاحاً - نوعی تفسیر است که علاوه بر رفع ابهام دفع شبهه نیز می کند، و در قرآن مجید هم معنایی جز این قصد نشده؛ زیرا «اهل زیغ» به دنبال آیات متشابهه هستند تا آن را طبق خواسته خود، تأویل - یعنی تفسیر - کنند. آیا جز این معنی، معنای دیگری برای آیه می توان در نظر گرفت؟ آیا می توان در این آیه تأویل را یک حقیقت عینی خارجی دانست و گفت که اهل زیغ به دنبال آن حقیقت واقعی هستند؟

و همچنین تأویل - به معنای بطن قرآن - آیا چیزی جز معنای گسترده تر و فراتر از مورد نزول آیه است؟

ظاهر آیه چون ناظر به مورد نزول است، جنبه خصوصی دارد؛ ولی با الگوی خصوصیات، معنای گسترده تر و قابل انطباق بر موارد مشابه پیدا می کند، که این الگوی خصوصیات، همان ارجاع دادن کلام است به مفهوم عام و همگانی آن، که مقصود اصلی کلام است، و ضمناً بقا و تداوم قرآن را نیز ضمانت می کند.

خلاصه اینکه نه تأویل متشابه و نه تأویل به معنای بطن آیه هیچ کدام از محدوده تفسیر (نوعی تفسیر) بیرون نیستند و نمی توان آن را به معنای حقیقت عینی یا واقعیت خارجی پذیرفت. و هر گونه تأویلی اگر مستند به دلیل نباشد قابل قبول نیست.

که به دنبال آنان بود و هر کشتی سالمی را غاصبانه در اختیار خود می گرفت، از آن صرف نظر کند) پس خدمتی بود که نسبت به آنان انجام دادم و قصد زیان رسانی در کار نبود.

موسی، درباره کشتن طفل، چنین دریافت کرده بود: «أنتلت نفساً زکیة بغیر نفس لئذ جئت شیئاً نکرأ». (طفل بی گناه را کشتی، کاری بس ناگوار انجام دادی)

خضر، صورت دیگر کار را به وی ارائه می دهد: «و اما الغلام فکان أبواهُ مُؤمِنین فَحَشینا أن یرهقهما طُغیاناً و کفراً، فأردنا أن یردّ لهما ربهما خیراً منه زکاةً و اقرب رحماً». (طفل، موجودی ناخار بود، در بزرگی امکان داشت پدر و مادر خویش را به ستوه درآورد و به تباهی بکشاند. خواستیم تا خداوند بهتر و مهربان تر از آن را به آنان عطا فرماید).

موسی درباره برداشتن دیوار چنین تصوّر می کرد: «لوشت لا تخذت عملیه اجرا» (۷۷). در مقابل پذیرایی نکردن اهل قریه، بهتر بود برای برپا داشتن دیوار، مزدی دریافت کنی! وگرنه عمل تو به کاری سفیهانه می ماند!

خضر، وجه آن را بیان داشت: «و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة، و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما صالحاً، فأراد ربک ان یبلغنا اشدّهما و یتخرجا کترهما رحمة من ربک - ۸۲» در زیر دیوار گنجی نهفته بود که از آن دو یتیم بود. پدر نیکوکاری داشتند، پروردگارت خواست تا آن گنج محفوظ بماند و به دست آن دو یتیم بیرون آورده شود.

علامه در پایان گوید: پس آنچه مقصود از تأویل، در این آیات می باشد، بازگشت هر چیزی به صورت واقعی و عنوان اصلی خویش است؛ مانند بازگشت ضرب به تأدیب، و فصد به علاج...^(۱۹)

جالب توجه آنکه استاد و رهنمای موسی، در مقام توجیه کارهای انجام شده، از خود شروع کرده و به خدا ختم کرده است.

- ۱- او نخست درباره خرق سفینه گوید:
«فأردت أن أعبیها و کان وراءهم ملک يأخذ کل سفینة غصباً» (خواستیم به آن آسیب بزنم تا از گزند طاعوت در امان باشد)
- ۲- سپس درباره قتل پسر گوید: «فحشینا أن یرهقهما... فأردنا أن یردّ لهما ربهما خیراً منه...» (بیم آن داشتیم که بر پدر و مادر چیره گردد... خواستیم تا خداوند، بهتر از او را به آنان عطا فرماید...)

او در این قسمت تنها از خود سخن نمی گوید و ضمیر جمع «نا» را به کار می برد.

۳- در پایان، صرفاً از خدا گزارش کرده و چنین می گوید:
«فأراد ربک ان یبلغنا اشدّهما و یتخرجا کترهما، رحمة من ربک...»

و بدین ترتیب از خود نفی مسؤلیت می کند و می گوید: «و ما فعلته عن امری...» (از پیش خود نکرده ام...)

او با این تغییر روش در گفتار، خواسته است تا موسی را بر نحوه اسرار جاری در جهان واقف سازد، و به مصالح حاکم بر نظام آفرینش که تماماً بر وفق خواست و اراده پروردگار صورت می گیرد اشاره کند و این همان سنت الهی است که در نظام خلقت جریان دارد. «و لن تجد لسنة الله تبدیلاً» (فتح ۲۸: ۲۳)

۵- سوره یوسف (۱۲: ۱۰۰):

«و رفع ابویه علی العرش و خروا له سُجّداً. و قال یا آبت هذا تأویل رؤیای من قبل، قد جعلها ربی حقاً» علامه فرماید: تأویل در این آیه به معنای رجوع است؛ ولی از قبیل رجوع مثال به مُثَلّ که از

۱۹- میزان، ج ۳، ص ۲۳-۲۴.
۲۰- همان، ص ۲۴-۲۵.
۲۱- همان، ص ۲۵.

تاویل از دیدگاه سایر مفسران به معانی سه گانه «توجیه، تعبیر خواب و بطن قرآن» آمده است. اکثر این معانی از محدوده تفسیر (نوعی تفسیر) بیرون نیستند و نمی توان آن را به معنای «حقیقت عینی یا واقعیت خارجی» پذیرفت.

در هشت موردی که در سوره یوسف لفظ «تاویل» به کار رفته است هیچ کدام به معنای «حقیقت عینی خارجی» نمی تواند باشد و تماماً از قبیل مفاهیم و از مقوله معانی است.

بررسی آیات

آیاتی که ضمن مقال، مورد استناد علامه قرار گرفته اند هر يك - از نظر مشهور - معنی و تفسیری جدا از تفسیر و نظر علامه طباطبائی دارند. ایشان لفظ «تاویل» را که ۱۷ بار در قرآن مجید به کار رفته است تماماً به معنی «حقیقت عینی خارجی» گرفته اند و می فرمایند: «آنه لیس من قبیل المفاهیم المدلول علیها بالألفاظ؛ بل هی من الامور العینیة، المتعالیة من ان یحیط بها شبکات الألفاظ... لم یستعمل القرآن لفظ التاویل فی الموارد التي استعمالها الا فی هذا المعنی...» (۲۲)

ولی آیا، واقعیت چنین است؟ بررسی يك به يك آیات، پاسخ این سؤال را روشن می کند.

سوره یوسف:

در این سوره ۸ بار لفظ تاویل به کار رفته؛ لذا نخست به آن می پردازیم.

آیه ۶:

«و كذلك یجتیبك ربك و یعلمک من تاویل الأحادیث» (خداوند، تو را برگزیند، و تاویل احادیث بیاموزد) در این آیه، مسأله تعلیم و تعلم که از سنخ آموختن است مطرح شده؛ لذا تاویل از امور آموختنی است. مقصود از «تاویل الأحادیث» همان اصطلاح «فقه الحدیث» است که مراد از آن دریافت کنه مطلب و رسیدن به حقیقت آن است.

شیخ ابوجعفر طوسی گوید: «و تاویل الحدیث، فقهه، الذی هو حکمه. لانه اظهار مایؤول الیه امره، مما یتمد علیه و فائده». (۲۳)

(تاویل الحدیث، همان فقه الحدیث است؛ یعنی حکم وارد در آن را به دست آوردن؛ زیرا در این استنباط، آنچه مقصود نهائی بوده آشکار می گردد، که هدف و فائده حدیث همان است.)

لذا معنی آیه چنین می شود: خداوند، تو را برگزیند، و توانایی دهد تا معانی گفتارها را به خوبی درک کنی. این عبارت کنایه از فهم صحیح است به گونه ای که در استنباط معانی اشتباه نشود، و تعبیر رؤیا قسمتی از آن به شمار می آید.

علامه طباطبائی گوید: رؤیا از مقوله حدیث نفس است که در خواب مجسم گردد؛ همان گونه که حدیث نفس در گفتار منعکس می گردد... (۲۴)

آیه ۲۱:

«و كذلك مکنس یوسف فی الارض. و لنعلمه من تاویل الأحادیث». تفسیر این آیه همانند تفسیر آیه ۶ است.

آیه ۳۶ و ۳۷:

دو زندانی همراه یوسف، تعبیر خواب خود را از وی خواستند و گفتند: «نبینا بتأویله، إنا نراک من المحسنین». یوسف در پاسخ آنها گفت: «لایأتیکما طعام تَرْزَاقانه، إلا نبأ نکما بتأویله قبل أن یأتیکما. ذلکما ممّا علمنی ربی»

در این دو آیه، در خواست و اجابت، به مسأله تاویل رؤیا بازمی گردد. آن دو تعبیر خواب خود را خواستند و یوسف وعده اجابت داد.

تعبیر خواب، چیزی جز تفسیر و حلّ رموز وارده در رؤیا نیست؛ لذا آنان تقاضای خود را با عنوان «نبینا...» مطرح کرده اند، یوسف هم وعده خود را با «نبأ نکما...» بیان کرد و افزود: «ذلکما ممّا علمنی ربی»

«نبأ» خبر است، و خبر دادن از تاویل، گزارش تاویل است، آن گونه که خدا به وی آموخته بود و تمامی این مراتب از مقوله علم و آگاهی حکایت دارد نه واقعیت خارجی.

آیه ۴۴ و ۴۵:

عزیز مصر درخواست نمود تا کسانی خواب او را تعبیر کنند: «یا ایها الملأ أفتونی فی رؤیای، ان کنتم للرؤیا تعبرون» و در جواب او گفتند: «اضفنا أحلام، و ما نحن بتأویل الأحلام بعالمین» (خواب تو خیالات نفسانی است، تعبیری برای آن یاد نداریم.)

آن گاه یکی از دو زندانی که نجات یافته بود گفت: «أنا أنبؤکم بتأویله، فارسلون. یوسف ایها الصّدیق، افتنا...». (تعبیر این خواب را من می توانم برای شما فراهم سازم. مرا بفرستید نزد کسی که می دانم تعبیر آن را می داند... آن گاه به حضور یوسف شتافت و از وی درخواست کرد تا گزارش تاویل - تعبیر خواب - را بیان دارد...)

در این دو آیه - مانند دو آیه قبل - تاویل رؤیا، چیزی جز گزارشی از تعبیر خواب نیست.

آیه ۱۰۰:

موقعی که برادران یوسف، در مقابل وی سر تعظیم فرو آوردند، یوسف به پدر خویش گفت: «یا آیتِ هذا تاویل رؤیای من قبل، قد جعلها ربی حقاً...»

شیخ ابوجعفر طوسی، در تفسیر این آیه گوید: «هذا تفسیر رؤیای من قبل و ما تؤول الیه. و هو ما ذکره فی اول السورة. إنی رأیت احد عشر کوباً...» (۲۵)

و ابو علی طبرسی می نویسد: «هذا تفسیر رؤیای او تصدیق

۲۲-المیزان ج ۳ ص ۴۹.

۲۳-تفسیر تیان، ج ۶ ص ۹۸.

۲۴-المیزان ج ۱۱ ص ۸۵

(تلاویه)

۲۵-تفسیر تیان، ج ۶ ص ۱۹۸.



الممثل... و كذا سائر الموارد... فقد استعمل التأويل في جميع هذه الموارد، فيما يرجع اليه الرؤيا من الحوادث، و هو الذي كان يراه النائم فيما يناسبه من الصورة و المثال...^(٢٨)
ولي با اين همه بايد توجه داشت كه اخبار و آموزش تأويل (به معنای تعبير رؤيا) چیزی جدا از مشاهده و لمس حقایق عینی است.

آل عمران (٧:٣):

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ...»

سابقاً گفته شد كه كج دلان در پی آیات متشابه اند تا آنها را طبق خرواسته خود تفسیر و معنی کنند و در پی حقیقت نهفته در پس پرده ظاهر نیستند، و نیز تأویلی را كه خداوند می داند، از مقوله دانستنیهاست، نه از حقایق عینی خارجی.
سوره نساء (٤:٥٩):

«يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم. فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الرسول، ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر. ذلك خير و احسن تأويلاً».

شيخ ابو جعفر طوسي معنی «أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» را از قتاده و سدی و ابن زید «أَحْمَدُ عَاقِبَةً» و از مجاهد: «احسن جزاء»^(٢٩) نقل کرده است.

آشكار است كه در فرمانبرداری از خدا و رسول و رهبران شایسته و رجوع نمودن به آنان در موارد اختلاف، بهترین حسن عاقبت فراهم است؛ ولی مرحوم علامه، تأویل در این آیه را به معنای «مصالح واقعه» دانسته است.^(٣٠)

رؤیای التي رأيتها»^(٢٦). (آنچه امروز می بینم، تحقق آن چیزی است كه آن روز در خواب دیدم، خداوند آن را تحقق بخشید.)

آیه ١٠١:

«وَبَدَأْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»
تفسیر آن همانند آیه شماره ٦ و ٢١ است.

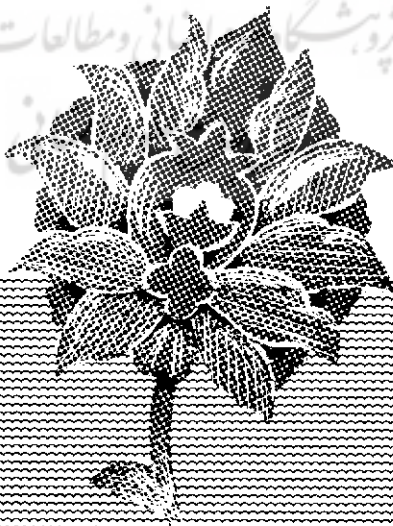
خلاصه اینکه از موارد هشت گانه به کار بردن لفظ تأویل در این سوره، هیچ کدام به معنای «حقیقت عینی خارجی» نمی تواند باشد و تماماً از قبیل مفاهیم و از مقوله معانی است.

مرحوم علامه طباطبائی در آیه ٣٧ «لَا يَأْتِيَكُمُ طَعَامٌ تَرْزُقَانَهُ إِلَّا نَبَأْتِكُمْ بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمُ...» ترجیح می دهد كه ضمیر «بتأويله» به «طعام» باز گردد. یعنی شما را به حقیقت این طعام و آنچه بدان بازگشت می کند، آگاه سازم تا آیتی بر گفته هایم درباره توحید باشد؛ نظیر گفته عیسی مسیح (ع): «وَأَتِيَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران ٣: ٤٩) به نظر علامه طباطبائی بازگشت ضمیر به آنچه در خواب دیده اند، بعید می نماید و بر خلاف سیاق لفظی کلام است.^(٢٧)

و نیز در تمامی آیات سوره یوسف، كه لفظ تأویل به معنای تعبير رؤیا به کار رفته، آن را به معنای ارجاع به اصل و حقیقت عینی دانسته اند كه صورتهای ارائه شده در خواب اشارتی به آنهاست. مخصوصاً درباره گفته یوسف: «هذا تأويل رؤیای من قبل... می گویند: «فرجوع ما رأه من الرؤيا الى سجود ابويه و اخوته له، و ان كان رجوعاً، لکنه من قبيل رجوع المثل الى



پژوهشگاه مطالعات فرهنگی



٢٦- مجمع البیان، ج ٥، ص ٢٦٥.

٢٧- میزان، ج ١١، ص ١٨٨ -

١٨٩.

٢٨- میزان، ج ٣، ص ٢٤-٢٥.

٢٩- تفسیر تبيان، ج ٤، ص ٢٣٧.

٣٠- میزان، ج ٤، ص ٤٢٨.